

## درس دوم: اصول عملیه (۲)

### متن عربی

#### دلیل البراءة الشرعیة

استدل لإثبات البراءة الشرعیة بمجموعة آیات و روایات

الآیات الکریمه

اما الآیات فهی متعددة:

۱. قوله تعالى: « لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا »<sup>۱</sup>.

بتقريب أن المراد من الموصول إما المال أو الفعل أو التكليف أو الجامع. و الأول و إن كان هو المتيقن بمقتضى السياق إلا أنه مورد، و هو لا يخصّص الوارد، بل يبقى على إطلاقه، و يتمسك به لإثبات الاحتمال الأخير، و يصير التقدير: لا يكلف الله بمال إلّا بقدر ما آتى أى أعطى، و لا بفعل إلّا بما آتى أى أقدر، و لا بتكليف إلّا بما آتى أى أوصل إلى المكلف، فإن إيتاء كل شىء بحسبه، و بذلك يثبت المطلوب، و هو أن المكلف لا يكون مسؤولاً عن تكليف إلّا إذا كان واصلاً إليه، أى معلوماً له.

و قد اعترض الشيخ الأعظم بأن إرادة الجامع من اسم الموصول غير ممكنة، لأنه بلحاظ التكليف يكون مفعولاً مطلقاً، و بلحاظ شموله للمال يكون مفعولاً به، و نسبة الفعل إلى المفعول المطلق تغاير نسبته إلى المفعول به، فالأولى هى نسبة الحدث إلى بعض أطواره، و الثانية هى نسبة المغاير إلى المغاير، فيلزم على هذا استعمال الهيئة فى معنيين متغايرين، والحال إن الواحد لا يستعمل إلّا فى معنى واحد، و بذلك تتعین إرادة المال لأنه القدر المتيقن.

۲. قوله تعالى: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً».

بتقريب أنه يدل على أنه سبحانه لا يعذب قبل بعثة الرسول، و حيث إن الرسول مأخوذ كمصدق للبيان فيثبت المطلوب، حيث يصير التقدير: لا عقاب قبل البيان.

و فيه: أن غاية ما يدل عليه عدم العقاب عند عدم صدور البيان، دون ما إذا صدر من الشرع و لم يصل المانع، فإن الرسول مأخوذ كمثال للصدور من الشارع لا للوصول الفعلى إلى المكلف، و المهم اثبات التأمين عند عدم الوصول حتى على تقدير الصدور واقعاً، فإن هذه الحالة هى محل الابتلاء.

۳. قوله تعالى: «قُلْ لَا أَجِدُ فِيْمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعُمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ. أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

بتقریب آنکه سبحانه علّم رسوله صلى الله عليه و آله كيفية الاحتجاج على اليهود فيما يرونه محرماً، بأن يتمسك بعدم وجدان الشيء في قائمة المحرمات. هذا يدل على أن عدم الوجدان كافٍ للتأمين. و فيه: أن عدم وجدان النبي صلى الله عليه و آله الشيء في قائمة المحرمات يلازم عدم وجوده، بخلاف عدم وجدان المكلف، فإنه لا يلازم عدم الوجود، لإحتمال ضياع قسم من الأحاديث، و قياس الثاني على الأول مع الفارق.

۴. قوله تعالى: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». بتقریب آن المراد بالاضلال، اما تسجيلهم ضالّين و منحرفين، أو هو الخذلان بمعنى الطرد من الرحمة الالهيه، و على كلا التقديرين يستفاد أن الاضلال لا يكون إلا بعد بيان ما يلزم اتقاؤه، و حيث إن البيان أضيف لهم لا له سبحانه فهو ظاهر في إرادة الوصول إليهم، فمع عدم وصول البيان لا عقاب و لا ضلال، و هو معنى البراءة.

## توضیح و ترجمه متن

### بررسی ادله برائت شرعیه (۱)

برای اثبات برائت شرعیه به برخی از آیات و روایات استناد شده است. شهید صدر در این درس چهار آیه از آیاتی را که برای اثبات برائت شرعیه به آنها استناد شده را مورد ارزیابی قرار می دهند. آیه اول: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی کند. (طلاق-۷)

### نحوه استدلال به آیه شریفه برای اثبات برائت شرعیه

در اینکه مراد از اسم موصول (ما موصوله)، در آیه شریفه چیست؟ چهار احتمال متصور است؛ احتمال اول، منظور مال و ثروت باشد. در نتیجه معنای آیه چنین می شود، ان الله لا يكلف نفساً بمالٍ الا بقدر ما رزق و أعطى. خداوند هیچ انسانی را به انفاق تکلیف نمی کند مگر به اندازه دارایی و ثروتی که به او عطا کرده است. احتمال دوم، منظور فعل باشد. در این صورت معنای آیه چنین خواهد بود؛ ان الله لا يكلف نفساً بفعل الا فى حدود ما أقدر عليه من الافعال. خداوند مکلف را به هیچ کاری امر نمی کند مگر به اندازه توانایی مکلف بر انجام کار. احتمال سوم، منظور تکلیف باشد. در این صورت معنای آیه چنین می شود؛ ان الله لا يكلف نفساً بتكليف الا إذا كان قد أتاه و أوصله إلى المكلف. خداوند مکلف را به انجام هیچ تکلیفی وادار نمی کند، نگر آنکه آن تکلیف را برایش بیان کرده و به دستش رسیده باشد.

احتمال چهارم، منظور قدر جامع باشد. یعنی مراد از اسم موصول هر سه معنای سابق باشد. در نتیجه هر کدام از سه معنای سابق را می توان از آیه برداشت کرد.

با توجه به اینکه سیاق آیه در صدد بیان حکم انفاق مال است، یقیناً ما موصوله شامل مال می شود. به بیان دیگر قدر متیقن از «ما موصوله»، مال می باشد. لکن باید این مطلب را اضافه کرد که درست است که آیه در

مورد اموال نازل شده است، اما مورد (نزول آیه در مورد اموال) باعث نمی‌شود که آیه (وارد)، را تخصیص بزنیم. بنابراین آیه (وارد)، به اطلاق خودش باقی است و ما از اطلاق کلام مولا استفاده کرده و مراد از ما موصوله را به دو مورد بعدی (فعل و تکلیف) هم تعمیم می‌دهیم؛ و چنین نتیجه می‌گیریم که مراد از ما موصوله، احتمال چهارم یعنی قدر جامع بین مال، فعل و تکلیف است. پس می‌توان از آیه این مطلب را استفاده کرد که خداوند مکلف را به سبب تکلیفی که به دستش نرسیده و از آن آگاه نیست، عقاب نمی‌کند.

### اشکال شیخ انصاری ره بر استدلال

شیخ انصاری استدلال فوق را قبول ندارد. ایشان معتقدند که استعمال لفظ و یا هیئت یک لفظ در زمان واحد در بیش از یک معنا جایز نیست (محال است). و لذا اگر بگوییم مراد از اسم موصول در آیه شریفه، قدر جامع (مال، تکلیف و فعل) است، لازمه اش استعمال لفظ در بیش از یک معنا خواهد بود. بنابراین نمی‌توان مراد از اسم موصول را در این آیه قدر جامع دانست.

توضیح آنکه، بین فعل و مفعول نوعی رابطه و نسبت برقرار است. طبیعتاً رابطه بین فعل و مفعول مطلق، غیر از رابطه فعل با مفعول به است. رابطه بین فعل و مفعول مطلق بیانگر مصداقی از مصادیق حدث (فعل) است. لکن رابطه بین فعل و مفعول تغایر و تضاد است. مثلاً وقتی می‌گوییم ضربت زیداً ضرباً شدیداً (در اینجا رابطه ضربت با زید که مفعول به است، رابطه تغایر و تضاد است، لکن رابطه ضربت با ضرباً شدیداً که مفعول مطلق است، بیان مصداقی از مصادیق ضرب (که همان زدن شدید می‌باشد)، است.

با توجه به مطلب فوق اگر بگوییم مراد از اسم موصول (ما)، قدر جامع است و در نتیجه هم شامل مال و هم تکلیف شود، لازمه اش استعمال هیئت جمله فعلیه (یعنی نسبت میان لا یکلف و ما موصوله) در دو معنا و نسبت مختلف خواهد بود. زیرا اگر مراد از اسم موصول تکلیف باشد، نقش مفعول مطلق را خواهد داشت. و رابطه آن با فعل یعنی لا یکلف، رابطه فعل و مفعول مطلق خواهد بود. و اگر مراد مال باشد، نقش مفعول به را خواهد داشت و رابطه آن با فعل یعنی لا یکلف رابطه فعل و مفعول به خواهد بود. در نتیجه لازم می‌آید که هیئت جمله فعلیه، در دو معنا (نسبت) مختلف استعمال شود و حال آنکه استعمال یک لفظ در بیش از یک معنا به صورت هم زمان جایز نیست.

**آیه دوم:** «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم (تا وظایفشان را بیان کند). (اسرا-۱۵)

### نحوه استدلال به آیه شریفه برای اثبات برائت

آیه شریفه بیانگر این مطلب است که تا خدای متعال پیامبری را مبعوث ننماید که کارهای زشت و پسندیده را برای بندگان بیان نماید، آنها را به خاطر اعمالی که انجام می‌دهند، عقاب نمی‌کند. روشن است که ارسال رسل یکی از شیوه‌های بیان احکام برای بندگان است، و در واقع مثالی برای نحوه بیان احکام است. بنابراین در واقع منظور آیه چنین است که خداوند بندگان را تا زمانی که احکام را برایشان بیان نکرده، به خاطر کارهایی که انجام داده‌اند، عقاب نمی‌کند. و عملی که حکم آن مشکوک است، از مواردی است که حکم آن بیان نشده است، پس خداوند بندگان را به خاطر ترک و یا انجام اعمال مشکوک الحکم، مجازات نخواهد کرد. و این همان معنای برائت است.

## اشکال بر استدلال

آیه شریفه محل بحث ما را شامل نمی شود. زیرا ما به دنبال این هستیم که اثبات کنیم در مواردی که شارع حکم شرعی را بیان کرده و به هر دلیلی به دست مکلف نرسیده است، می توان برائت جاری کرد. و حال آنکه نهایت چیزی که می توان از این آیه به دست آورد این است که خداوند بندگان را مادامی که احکام و تکالیف را برایشان بیان نکرده مجازات نمی کند. (بنابراین آیه مواردی که شارع حکم شرعی را بیان کرده، اما به دستشان نرسیده، شامل نمی شود) و لذا ارسال رسل در آیه شریفه مثال است برای اصل بیان احکام شرعی، نه رساندن حکم شرعی به دست مکلفین.

**آیه سوم:** «قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعُمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ. أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» بگو: «در آنچه بر من وحی شده، هیچ غذای حرامی نمی یابم بجز اینکه مردار باشد، یا خونی که (از بدن حیوان) بیرون ریخته، یا گوشت خوک- که اینها همه پلیدند- یا حیوانی که به گناه، هنگام سر بردن، نام غیر خدا [نام بتها] بر آن برده شده است.» اما کسی که مضطر (به خوردن این محرّمات) شود، بی آنکه خواهان لذت باشد و یا زیاده روی کند (گناهی بر او نیست) زیرا پروردگارت، آمرزنده مهربان است. (انعام-۱۴۵)

## نحوه استدلال به آیه شریفه برای اثبات برائت

در این آیه شریفه خدای متعال به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، چگونگی احتجاج با مشرکین را بیان می فرماید به اینکه؛ آنچه را که مشرکین به زعم خود شان حرام می دانستند در مجموعه احکام نازل شده بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یافت نشده است. و چون یافت نشده خوردن آن حرام نیست. بنابراین اگر حکم یک چیز پیدا نشد، نسبت به آن تکلیفی نخواهد بود. در مورد اعمال مشکوکه هم ما حکم شرعی را پیدا نکرده ایم، پس با استناد به این آیه، نسبت به آن تکلیفی نخواهیم داشت. و این همان معنای برائت شرعیه است.

## اشکال بر استدلال

در این آیه یافت نشدن حکم (عدم وجدان حکم) برای پیامبر صلی الله علیه و آله عیناً به معنای وجود فعلی نداشتن حکم (عدم بیان) است. در حالی که محل بحث ما در جایی است که نمی دانیم حکم فلان عمل چیست، اعم از اینکه بیان شده و به دست ما نرسیده (مثلاً روایات بیانگر حکم شرعی در طول زمان از بین رفته و لذا به دست ما نرسیده) یا اصلاً بیان نشده است. بنابراین نمی توان بیان آیه را با محل بحث قیاس کرد.

نکته

شهید صدر احتجاج در آیه را متوجه یهود دانسته اند، لکن به نظر می رسد به قرینه قبل و بعد این آیه، آیه در مقام احتجاج با مشرکین است. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به؛ سوره انعام آیه ۱۳۶ تا ۱۴۶ در ترجمه تفسیر المیزان، ج ۷. و تفسیر آسان، ج ۵. و تفسیر نمونه ج ۶ و مجمع البیان مرحوم طبرسی، ج ۴).

**آیه چهارم:** «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» چنان نبود که خداوند قومی را، پس از آن که آنها را هدایت کرد (و ایمان آوردند) گمراه (و مجازات) کند مگر آنکه اموری را که باید از آن بپرهیزند، برای آنان بیان نماید (و آنها مخالفت کنند) زیرا خداوند به هر چیزی داناست! (توبه-۱۱۵)

### **نحوه استدلال به آیه شریفه برای اثبات برائت شرعیه**

در اینکه مراد از اضلال در آیه شریفه چیست، دو احتمال وجود دارد؛ الف. گمراه کردن و به انحراف کشاندن بندگان (که در این صورت لازمه انحراف، عذاب و عقاب روز قیامت است)

ب. عقوبت و عذاب بندگان مثل خواری و ذلت، دور شدن از رحمت الهی و... .  
مراد از اضلال هر کدام از دو معنای فوق که باشد، شرط اضلال این خواهد بود که خداوند عوامل هدایت و تقوی را بیان نکرده باشد. و از آنجا که بیان اضافه شده است به قوم (فرمود: یبیین لهم)، چنین فهمیده می شود که علاوه بر بیان، باید به دست آنها هم رسیده باشد، پس تا زمانی که عوامل هدایت و تقوی به دست مردم نرسد (و لو اینکه در واقع بیان شده باشد)، عقاب و گمراهی وجود ندارد. بنابراین تا زمانی که حکم شرعی مفصلاً برای مکلف بیان نشده باشد، می تواند آن را ترک کند. و این همان معنای برائت شرعی است. شهید صدر استدلال به این آیه برای اثبات برائت شرعیه را می پذیرد.